

شرح حال شاه محمد دارابی و معرفی لطیفه‌ی غیبی

زهره ابوالحسنی^۱

چکیده

در دیوان حافظ، ابیاتی جلب نظر می‌کند که نشانگر توجه و عنایت خاص خواجه به مسئله عرفان است، گرچه مجموعه این ابیات در برگزیده تمامی مسائل مربوط به جهان بینی عرفانی نمی‌باشد، اما بدون شک برای علاقمندان به شعر و ادب دلنشین و در اکثر موارد راه‌گشا خواهد بود. یکی از این علاقمندان به شعر حافظ شاه محمد دارابی از شاعران قرن یازدهم است که کتاب لطیفه‌ی غیبی از مهمترین تالیفات وی می‌باشد، که در تهران به چاپ سنگی رسیده که در آن به شرح عرفانی تعدادی از ابیات حافظ پرداخته است. او از عرفان و اندیشه‌های عرفانی خود در شرح این اشعار بهره گرفته است و آنها را بر اساس مبانی عرفا مورد شرح و بررسی قرار داده است. در این پژوهش سعی شده است که این عارف و اثر او لطیفه‌ی غیبی به جامعه ادبیات شناسانده شود.

کلید واژه: حافظ، شاه محمد دارابی، لطیفه‌ی غیبی، عرفان

مقدمه

کتاب لطیفه‌ی غیبی، یکی از آثار شاه محمد دارابی از عرفای قرن یازدهم، در شرح بعضی از اشعار مشکل خواجه‌ی شیراز می‌باشد، که حدود چهار سال قبل با مقدمه‌ی میرزا احمد عبدالحی مرتضوی تبریزی از طرف کتابخانه‌ی احمدی منتشر گردید. در این کتاب از دریچه‌ی خاص به شعر حافظ نظر افکنده شده و مولف عقیده خود را مبنی بر یکسان بودن شعر حافظ از حیث عرفان محض ابراز داشته است. در واقع لطیفه‌ی غیبی را می‌توان یکی از نظریات خاص عرفانی دانست که درباره‌ی حافظ مطرح شده است و کتابی است که ارزش آن را دارد که چندین بار خوانده شود و در تفسیرات و توجیهاات آن غور و فحص به عمل آید.

برکسی پوشیده نیست که سخن حافظ دارای پوسته‌ها و لایه‌های گوناگونی است که بطور شگفت‌آوری موافق مذاق‌های مختلف است و همه انعکاس اندیشه‌های خویش را در کلام او می‌بینند و سخن او را نمایانگر معانی و مفاهیم ذهنی خود می‌انگارند، در این بین دارابی نیز شعر حافظ را موافق مذاق خویش دانسته است و این متن از معدود متونی است که در دوره صفوی به شرح عرفانی حافظ پرداخته و تاکنون دست نخورده باقی مانده است و تجزیه و تحلیل درباره آن صورت نگرفته است.

شاه محمد دارابی در عصر خویش از افاضل و علمای به نام بوده و ظاهراً در دوره خویش استاد کل فضلالی شیراز بوده است. پس ضرورت انجام این تحقیق بر این اصل استوار گشته است که این عارف دوره صفوی و اثرش را به جامعه ادبیات و ادب دوستان شناسانده شود تا حداقل این عارف در بین دانشجویان ادبیات گمنام باقی نماند.

^۱ کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دبیر آموزش و پرورش

محمدبن محمد دارابی شیرازی، معروف به شاه محمد صاحب کتاب لطیفه ی غیبی است که در تاریخ تذکره های فارسی از آن یاد شده است. وی شاعر عصر صفوی بوده است. (گلچین معانی ۱۳۶۹ ، ج ۲ : ۸۵۰)
میرزا اسماعیل شجاعی مظفری شیرازی نام او را « محمد بن محمد عارف شیرازی » نوشته است و محمد بن جعفر عرفان شوشتری از او به نام مولانا شاه محمد شیرازی، یاد کرده است. در هر حال هر دو او را مرشد و پیر و مقرب به درگاه الله و او را اهل ریاضت و تقوی و عرفان خوانده اند. (همان : ۸۵۱)

وحیدالاولیاء تبریزی ، در مقدمه ی کتاب لطیفه ی غیبی که یکی از تالیفات شاه محمد دارابی است، به نقل از سخنان سید قطب الدین محمد نیریزی (متوفی ۱۱۷۳ ه.ق) در کتاب فصل الخطاب درباره ی او می نویسد: « اول ایشان است عالم فضل و متبحر کامل استاد و شیخ اجازه من از طریق روایات ائمه معصومین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین ، جامع علوم عقلیه و نقلیه و حاوی مسائل اصولیه و فروعیه، علامه زمان ودانشمند دوران ، مولانا شاه محمد دارابی و این جناب در عصر خویش، استاد کل فضلالی شیراز بود... آن جناب از جمله صاحبان مقام ذوق و عرفان و راتبان مراتب خلوص و ایقان بوده است.» (دارابی، ۱۳۵۷:مقدمه)

محمد تقی میر ،از قول ملامحمد مومن جزائری که از شاگردان دارابی بوده است ودر کتاب طیف خیال ، شرح مبسوطی در وصف استاد خود آورده است ،می نویسد:«در محضر او اقسام علوم از حدیث ، تفسیر ، حکمت طبیعی ، الهی و هیئات ، ریاضی ، المجسطی و موسیقی را تلمذ کردم.» ضمنا او را به القابی نظیر «بحرمواج ، سراج الوهاج ، انموذج الحکما والمهندسین ، خاتمه الفضلا المتبحرین» می ستاید وظاهرا جزایری در ثنای دارابی تا توانسته است قلمفرسایی کرده تا بدانجاکه می نویسد: « در عمده المحدثین وزیده المحققین ، فخرالمتکلمین واحکما المتالهین ، ثقه الاسلام قدوه الانام ، کنزالافاده ، و کعبه الوفاده ، معدن المعارف ومولی المعارف العلامه الاوحد مولانا شاه محمد بن دارابی» و در این باره می افزاید : « گاهی طبع مستقیمش به انشا شعر مایل و ابیات غرا و رباعیات آشنا به مذاق عرفا ، از نتایج افکار آن تحریر سخن پرداز در بیان آمده است و تخلص آن عارف معارف» عارف « است. (میر، ۱۳۶۸: ۷۳۶)

دارابی که در شعر گاه عارف و گاه شاه تخلص می کرد ، از مؤلفان وشاعران سده یازدهم هجری است که شاید تا اوایل سده دوازدهم زیسته باشد. (صفا، ۱۳۷۸ ج ۵: ۱۷۹۱)

ملا شاه محمد در داراب از توابع فارس متولد شد ، در اوایل حال کفش دوزی می کرد و از آن شغل، کسب در آمد می کرد و معیشت خود را بدان می گذراند. (شعاع شیرازی ، ۱۳۸۲: ۷۲۶)

خود در خاتمه ی کتاب لطیفه ی غیبی آورده است که، با اینکه شهر داراب ، ولایت آبا و اجدادی اش بوده است ، اما پیوسته آرزوی سکونت در شیراز را در سر داشته است. بنا به گفته ی خودش ، به دیوان لسان الغیب ، تفألی می زند و این فال می آید:

به شیراز آی و فیض روح قدسی
بخواه از مردم صاحب کمالش

که شاه محمد این را به فال نیک می گیرد و به شیراز سفر می کند. (دارابی، ۱۳۵۷: ۱۳۲)

وی تحصیلات خود را در ایران انجام داد ومدتی در خدمت شیخ بهاء الدین عاملی شاگردی کرد و بعد از آن سفر هایی چند به مکه و مدینه و عتبات نمود. (صفا، ۱۳۷۸ ج ۵: ۱۷۹۱)

پس از زیارت حرمین شریفین و عتبات در سال هزار و شصت و دو (۱۰۶۲ ه.ق) از بندر سورت وارد هندوستان گردید .گفته می شود ، زمانی که در هند بود ، به امور مردم می پرداخت و در کارهای خیر شرکت می جست؛ چنانچه هر سال برای همسایگان و مردم دیگر مبلغی می فرستاد و حتی پس از اینکه به ایران نیز بازگشت از فقرا و مستضعفین دستگیری می نمود و به این معنی توفیق یافت. (گلچین معانی ، ۱۳۶۹ ، ج ۲ : ۸۵۲)

در بازگشت از هند مدتی نزد سیدنورالدین مرعشی به مقابله کتابهای حدیث پرداخت . (صفا ، ۱۳۷۸ ، ج ۵

: ۱۷۹۱)

در سال ۱۰۶۶ ه ق به زیارت آستان عرش ، حضرت امام رضا (ع) مشرف شد در این سفر، مقیمای احسان مشهدی و میر رضی دانش مشهدی را ملاقات نمود و از آنجا به تربت جام رفته و مزار شاه قاسم انوار را زیارت کرده است و سپس از آنجا مجدداً به هند رفته است. در سال ۱۰۶۷ ه ق عازم ایران شد در حین سفر در کشتی سالک قزوینی مصاحب او بوده است. در همان سال رکنای کاشی و نظمی بهبهانی را در شیراز ملاقات کرد . (گلچین معانی ۱۳۶۹ : ۸۵۱)

در فاصله ی سالهای ۱۰۹۰ - ۱۰۸۳ که نصر آبادی تذکره ی خود را تالیف می کرد در اصفهان بسر می برد . (صفا ، ۱۳۷۸ ، ج ۵ : ۱۷۹۱)

در اصفهان به دیدار شاه مجدای تهرانی و صادق ولدشیر مومن اصفهان رفت و مولانا صائب تبریزی را در این سفر زیارت کرد. گفته می شود مولانا صائب تبریزی در حق او بسیار شفقت فرمود. (گلچین معانی ، ۱۳۶۹ ، ج ۲ : ۸۵۲)

در تاریخی که معلوم نیست دوباره به هندوستان مراجعت کرده است. از پایان حیات او اطلاعی در دست نیست، جز اینکه به گفته ی ذبیح الله صفا، میرزا عبدالله افندی اصفهانی در ذیل حال قاضی نوراله شوشتری و بازماندگانش در کتاب خود ریاض العلماء^۲ اشاره ای به ملاشاه محمد شیرازی می کند و گوید که او اکنون ساکن شیراز است و از اینجا معلوم می شود که در اوایل سده ی دوازدهم هم زنده بود . (صفا ، ۱۳۷۸ ، ج ۵ : ۱۷۹۳)

آثار دارابی

تذکره لطایف الخیال

این تذکره مهمترین اثر اوست ، تذکره ای است عمومی که به نظم جغرافیایی ، در شرح حال شاعران متقدم و متاخر ترتیب یافته و ملاشاه محمد تالیف آن را به سال ۱۰۷۶ ه . ق آغاز کرد و به سال ۱۰۷۸ به انجام رساند و آن دو جلد است در جلد اول ترجمه ی حال شاعران فارس و توابع - اصفهان و توابع ایلها و اویماقها و اتراک - کاشان ، و همچنین شرح حال مؤلف آمده است . در جلد دوم از شاعران آذربایجان و توابع شوشتر ، گیلان - مازندران ، استرآباد ، یزد ، کرمان و توابع - خراسان و توابع - قندهار و سیستان ، ماوراء النهر ، هندوستان ، روم و نجف و کربلا سخن رفته است. (صفا ، ۱۳۷۸ : ۱۷۹۲)

اشعار

اشعار زیر از اوست :

از سبک سیری پی این کاروان معلوم نیست
جای زخم تیغ در آب روان معلوم نیست
زشتی اعمال ما در این جهان معلوم نیست

عمر ما چون باد بگذشت و نشان معلوم نیست
صاف دل غمگین نمی گردد ز حرف دل خراش
راحت واماندگی راهرو در منزل است

* * * *

زاد ره آخرت ز دنیا بردار

جهدی کن و در راه خدا پا بردار

آب از ساحل برای دریا بردار (همان : ۱۷۹۳)

با دست تهی مرو به درگاه کریم

حجاب طره ی سنبل به روی لاله کند

نگار من چو پریشان به رخ کلاله کند

به ملک چین سپه زنگ را بشوراند
ز دست ساقی مهوش بود چو آب حیات
نظر به فتوی پیر مغان علاج دماغ
مرا که کام ز لعل نگار شد حاصل

چو آن نگار پریشان به رخ کلاله کند
به جای باده اگر زهر در پیاله کند
به دور لاله و ریحان می دوساله کند
بپهل رقیب شب و روز آه و ناله کند .
(داور ، ۱۳۷۱ : ۳۸۹)

از بس که غم به سینه من بسته راه او
از آتش رخسار تو در سوز و گدازیم

دیگر مجال آمد و شد نیست آه را
چون شمع که می سوزد و بر بسته زبان را

سری است پشت پرده برون از قیاس و وهم
خاک از کجا و عالم پاک از کجا خموش

آن یک ز کعبه جوید و آن دیگر از کنشت
هرگز کسی به بام فلک نردبان نهشت

سهل که آه سحرگاه من ز دل خیزد
شدی ز دیده عارف نهان و او شب و روز

که شعله اش ز سمات دل سمک گیرد
به آه و ناله سراغیت ز یک به یک گیرد
۱۳-۱۵ شهریور ۹۲
(همان : ۳۸۸)

بی رخت دریای خون در چشم تر دارم بیا
تازه راه آمدن ننشیندت بر دل غبار
رو نمای خاک پایت را ز مروارید اشک
همچو شاه از بهر پای اندازت ای سرو روان

غم به جان آتش به دل سودابه سر دارم بیا
طرفه گل ریزان اشکی در نظر دارم بیا
در کف هر تار مژگان صد گهر دارم بیا
پاره های لعل و یاقوت جگر دارم بیا

(میر ، ۱۳۶۸ : ۷۳۷)

عارف از دل مردان خدا آگاه است
در بادیه کعبه از آن جاده نیست

که از هر مخلوق ره به دان درگاه است
یعنی که ز هر طرف بیایی راه است

تا از وطن خویش جلائی دارم
از دیده و دل ز حسرت خاک نجف

هر روز غم و درد و بلایی دارم
هر لحظه فرات و کربلایی دارم

در دهر سزا شنیدم از بد گفتم
در هند به تسلیم، جزا می یابم

از قافله وا شدم چو در ره خفتم
در مدرسه آنچه لانسلم گفتم

در هند به حسن سعی همدم نشوی
هر چیز شوی به هند عزت یایی

بی حيله ی هندوی مقدم نشوی
زنهار که فهمیده و آدم نشوی

عصیان دل را به جز مکدر نکند
چشمی که شود تیره ز تاریکی هند

آهن کار طلای احمر نکند
جز سرمه اصفهان منور نکند

آسان به طریق راستان نتوان رفت
چون بی کشی به خانه ی کعبه روم ؟

بی جذبه ی حق بر آسمان نتوان رفت
بی زور به خانه ی کمان نتوان رفت

ای در دل هر ذره ز مهر تو سخن ها

در دامن هر غنچه ز بوی تو چمن ها

هر نطفه مستعد قبول کمال نیست

از صد هزار قطره یکی ذر نمی شود

خدا کریم و علی شافع و نبی یارست

گناهکار اگر غم خورد، گنهکارست

اگر خواهی نباشی تنگدل چون غنچه در پیری

چو گل ضایع مکن در خنده ایام جوانی را

به غیر علت و معلول نیست در حکمت

نجات جوی ز تجرید و از شفا مطلب

همچو اخگرپاره ای کو را گذارد کاروان

شعله ای ادراکم، اما بی مرتبی مانده ام

کوه با تیشه چو فرهاد شکستن سهل است

ناخنی گر بزنی بر دل مردی، مردی

دانشگاه زنجان

به دستم معنی رنگین فتاده

مگر امشب خنابندان یارست؟

تصویر سرانگشت تو مانی نتواند

از دست تو نقاش ندانم چه کشیده

عاشق کجا و این همه طاقت در انتظار

یک شمع تا به صبح قیامت نمی رسد

فضاهای نشاط انگیز روح افزا بسی دیدم

ز وسعت گاه مشرب دلگشا تر نیست مأوایی

می توان رفتن به بام نه فلک از راه سعی

بی تکلف همت عالی کم از معراج نیست

(گلچین معانی ، ۱۳۶۹ ، ج ۲ : ۱۸۵۳)

رو به هند آوردن روشندان بی وجه نیست

روزگار آئینه را محتاج خاکستر کند

به خانه ای تو چو دور است خانه ای که ندارم

چسان به کوی تو آیم ، بهانه ای که ندارم

قانع ز دیدنت به شنیدن نمی شوم

هرگز شنیده ای که کند گوش کار چشم

عاشق کجا و این همه طاقت در انتظار

یک شمع تا به صبح قیامت نمی رسد

لب تشنه سهیل فروزان لعل یار

سیراب از عقیق مکیدن نمی شود

بالدین از ترقی بالقوه ی بدنماست

پرواز چشم بال پریدن نمی شود

رقم بر صفحه ایجاد عالم تا مقدر شد

ز اول سرنوشت ما به می چون خط ساغر شد

(امداد، ۱۳۷۷ : ۳۱۲)

رساله ای در اخلاق به نام معراج الکمال:

نسخه ای از این کتاب به شماره ۲۷۱، در کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی موجود است. (میر، ۱۳۶۸: ۷۳۷)

گفته می‌شود این رساله به خط خود شاه محمد می‌باشد و مشتمل است بر تحقیق معنی شیخ و ارشاد و مرید و استرشاد.

میرزا احمد عبدالحی مرتضوی تبریزی معتقد است که همین رساله‌ی شریفه، در مقام اثبات حسن عقیدت و صدق مودت و دوستی و نهایت ارادت آن جناب در حق عرفا، کافی است و نشان دهنده‌ی آن است که ایشان از جمله‌ی صاحبان ذوق و عرفان و راتبان مراتب خلوص و ایقان بوده است. (دارابی، ۱۳۵۷: مقدمه)

در آغاز کتاب، مقدمه‌ی سه صفحه‌ای دکتر نورانی وصال است در باب زیبایی‌ها و جذابیت‌های شعر و تنوع برداشت‌ها و فهم‌ها از آن؛ سپس مقدمه‌ی دو صفحه‌ای میرزا احمد عبدالحی مرتضوی در معرفی نویسنده کتاب لطیفه‌ی غیبی که با نثری کهن و عالمانه تالیف شده است. پس از آن مقدمه مؤلف است، که پس از حمد و ستایش پیامبر (ص) و اهل بیت در حدود سه صفحه به بیان فضایل سلمان فارسی و احادیث پیامبر درباره آن بزرگمرد و همچنین حدیث آن حضرت در باب مردم فارس پرداخته است. در این مقدمه دارابی، حافظ را یکی از علمای اهل حال دانسته که «از کثرت کمال صوری و معنوی، گفتن اشعر را نظر نداشته و گاهی چنانچه برسبیل اتفاق شعری از او تراوش نموده به لحاظ این بوده که بعضی حالات و واردات قلب را به اصطلاح اهل عرفان به جهت تذکره‌ی دیگران بیان نماید.» (دارابی، ۱۳۵۷: ۶)

سپس اظهار داشته است که یکی از شاعران هم عصر او این سه اشکال را به شعر حافظ گرفته است:

- ۱- برخی از آن اشعار معماگونه، بی‌معنا و مخمل فصاحت است.
- ۲- بعضی دیگر بی‌ارزش و بسیاری در باب می و معشوق است.
- ۳- موافق اصول اشعری و برخلاف عقاید امامیه است.

در پاسخ به این اشکالات، نخست به زبان خاص و رمز آمیز عارفان اشاره کرده، که نامحرمان را از آن بهره‌ای نیست. جواب اعتراض دوم را این گونه داده است که در شعر حافظ دست برده اند و برای تکمیل کردن دیوان از نظر ترتیب الفبایی، چون بعضی از ردیف‌ها را در غزلیات او نیافته اند، مانند:

دل من در هوای روی فرخ
شده آشفته همچون موی فرخ

«و الغیث از جور خوبان الغیث»، از خود به آن اضافه کرده اند و اظهار داشته که هر فرد عاقلی متوجه می‌شود که این مضامین با اشعاری که بعد از آن می‌آید از یک کس نیست. سپس حدود چهل و هفت بیت نقل کرده و معتقد است که این ابیات از حافظ نیست و اظهار داشته که «اشعار او طبق اعتقادات امامیه» است و بیان کرده است که حتی «شعر باف می‌فهمد چه رسد به شعر فهم» که این قبیل اشعار از حافظ نیست و حق نیست که بر چنین کلام پاک و یکدست، این چنین اشعاری اضافه گردد.

دارابی در پاسخ به این سه شبهه، کتاب خود را به ۳ بخش تقسیم کرده است:

۱- ابیات مشکل

۲- بیان معانی ابیاتی که به اصطلاح اهل عرفان است.

۳- در بیان معانی ابیاتی که ظاهراً موافق اصول اشعری است.

و خاتمه که در بیان تفأل‌اتی است که از دیوان، اعجاز نشان آن سرحلقه‌ی ارباب عرفان نسبت به هر کسی ظهور یافته است که بنا به اهمیت موضوع در پایان همین قسمت آورده شده است. سپس بلافاصله به شرح اصطلاحات پرداخته است.

باب اول کتاب که عمده ترین قسمت کتاب را شامل می شود، در بیان معانی ابیاتی است که به حسب ظاهر، اشکال و ابهاماتی دارند که مجموعاً چهل و هفت بیت را شرح کرده است. (از صفحه ۲۰ تا صفحه ۸۰ کتاب) مثال :

دولت آن است که بی خون دل آید به کنار
ورنه با سعی و عمل، باغ جنان این همه نیست
« مقصود از این بیت آن است که بهشتی که حق تعالی شفقت و کرامت می فرماید تفضلی است از جناب احدیت. »
(دارابی، ۱۳۵۷: ۲۵)

باب دوم از صفحه ی ۸۵ کتاب آغاز می شود در بیان ابیاتی که « ایضاً آن موقوف بر توضیح اصطلاح اهل تصوف است » یعنی برای درک و دریافت این ابیات باید ابتدا اصطلاحاتی که مربوط به اهل تصوف است، توضیح داده شود تا معانی این ابیات روشن شود. و در آن نوزده بیت را شرح کرده است.
به عنوان مثال :

فاش می گویم و از گفته ی خود دلشادم
بنده ی عشقم و از هر دو جهان آزادم
« بنده عشق که در حقیقت پادشاه صورت و معنی است از آن رو که مقید به هیچ قیدی و محبوس به هیچ مرتبه ای از مراتب تعینات نیست و از سلسله ی قید نشأتین فارغ است، چون فرحناک و دلشاد و آزاد نباشد که بندگی است که کائنات در تصرف اویند، چنین بندگی سرهمه آزادی است. » (همان: ۵۳)

باب سوم که از صفحه ۱۱۳ کتاب آغاز می شود، در بیان معانی ابیاتی است که ظاهراً موافق اصول اشعری^۳ است و حال آنکه مراد آن نیست (دارابی اظهار داشته است که این ابیات موافق اعتقادات امامیه است) که در این باب پنج بیت را شرح داده است.
مثال :

برو ای زاهد و دعوت نکنم سوی بهشت
که خدا در ازل از بهر بهشتم بسرشت
« مخفی نماند که مراد از نبودن اهل بهشت نه این است که از اهل دوزخ باشد چون به مضمون آیه کریمه :
ولاتیأسوا من روح الله الا لقوم الکافرین، نومیدی از جناب احدیت کفر است...» (همان: ۱۱۴)
در بخش تفألآت، هشت مورد از تفألآت مشهور و تاریخی و یا افسانه ای و آنچه که برای خود مؤلف اتفاق افتاده است، از دیوان حافظ را ذکر کرده است.

از صفحه ی ۱۳۴ تا ۱۴۲ حدود دویست اصطلاح را در یک یا چند کلمه ی کوتاه توضیح داده است که نظم و ترتیب و اصول خاصی ندارد. مثال :

«دیر خرابات : عالم معنی و باطن عارف کامل، لب و دندان : هفت صفت حیات است.» (همان : ۱۳۴)

انگیزه ی نگارش کتاب نشان می دهد نویسنده که عالمی خوشنام و مشهور بوده است به شعر، به ویژه به شعر حافظ دلبستگی فراوان داشته است و وقتی بر شعر او ایراد گرفته اند، از سرتعصب و غیرت، به دفاع از ساحت حافظ برخاسته است، که البته این تلاش او قابل تقدیر است، برخلاف دیگر شرح های عرفانی، دچار توضیحات بی جا نشده است و درست یا نادرست خواننده را زود به مقصود خویش می رساند.

بهاء الدین خرمشاهی کتاب لطیفه ی غیبی را مطبوع ترین شرح عرفانی بر اشعار حافظ می داند. (خرمشاهی، ۱۳۷۸: مقدمه)

رضانور نعمت الهی معتقد است که دارابی به نیکوترین صورت، معانی درج شده را در ابیات مزبور مذکور می دارد. (نور نعمت الهی، ۱۳۴۶: ۹۱۰)

^۳ - اشعری، پیرو طریقه ی مخصوص اشعریان. اساس طریقه ی اشاعره از تعلیمات جهیمیه مایه گرفت و در اواخر قرن سوم یا اوایل قرن چهارم هجری به عنوان فرقه ی اشعری ظهور کرد و به نام مشهورترین رؤسای این فرقه، ابوالحسن اشعری معروف گردید و او از اخلاف ابوموسی اشعری است. (دهخدا، ۱۳۳۲: ۲۶۱۱)

البته در این میان دستغیب معتقد است که خط و ربطی بین اشعار حافظ و معانی دارابی وجود ندارد و نمی توان بین این دو پیوندی برقرار کرد. (دستغیب ، ۱۳۶۸ : ۱۲۴)

ملک در سجده آدم زمین بوس تو نیت کرد که در حسن تو لطفی دید بیش از حد انسانی در اینجا محمد دارابی می گوید این شعر خطاب به پیامبر است، اما دستغیب معتقد است که با توجه به صدر و ذیل غزل « هوا خواه توام جانا و می دانم که می دانی » و « خیال حلقه ی زلفش فریبت می دهد حافظ » به ویژه بیت کلیدی غزل:

« ملامت گو چه در یابد میان عاشق و معشوق نبیند چشم نابینا خصوص اسرار پنهانی »
تردیدی نیست که خطاب شاعر به معشوق است. (همان : ۲۶۵)

بهر حال نمی توان زحمات دارابی را در این کتاب نادیده گرفت، دارابی در شرح خود استفاده ی به جا و زیبایی از احادیث کرده است، بطوریکه کمتر صفحه ای از کتاب دیده می شود که حاوی یک یا چند آیه و حدیث نباشد. تقریباً در حدود صد آیه و چهل حدیث در شرح خود، آورده است.

تعدادی از تأویلات او درست و تقریباً قابل توجیه می نماید. برای مثال در باب اول ابیات مشکل را تأویل^۴ کرده است. در توضیح بیت ذیل :

من هماندم که وضو ساختم از چشمه ی عشق دانشگاه چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست
چار تکبیر را فنای آثاری ، فنای افعالی ، فنای صفاتی و فنای ذاتی دانسته است. (دارابی ، ۱۳۵۷ : ۲۸)
که این تأویل جالب و قابل تأمل است.

دارابی از همان آغاز اساس را بر این گذاشته است که حافظ در درجه ی نخست عارف و عالم است، چنان که در لطیفه ی غیبی آمده است. و گهگاه شعر هم می سروده است؛ در این صورت تمام نوشته های او عرفانی محض خواهند بود. او معتقد است که حافظ از راه کشف با رموز بلاغت آشنایی یافت و با سر اعجاز کتاب خدا، ذوق شاعرانه ی او در آیات آسمانی چیزهایی کشف می کرد که بسیاری از حافظان دیگر از دریافت آنها قاصر بودند. او حافظ را همیشه بر فراز آسمانهای رفیع عرفان می جوید و او را در میان ابرهای با عظمت عرفان قرار می دهد. او اشعار حافظ را وارداتی از عالم روحانیت می داند که بر قلب او پرتو افکنده است و او این واردات را به صورت نظم ادا کرده است. او حافظ را از « روحانیان ساحت عزت » و « ابداعیان عالم قدرت » می داند و شاعرانی که بر دیوان حافظ ایراد گرفته اند و شعر خود را برتر از لسان الغیب دانسته اند از « محبوسان عالم طبیعت و اسیران زندان هیولانیت » می شمارد که نمی توانند به حقایق دیوان اعجاز نشان حافظ پی ببرند و به توصیف آن پردازند. او معتقد است که اینان طفلان ابجد خوانی هستند که از حقایق امور تفسیری بهره ای نبرده اند. پس این انصاف نیست که به مذمت حکیم الهی چون حافظ پردازند.

دارابی از ابتدا تا انتهای دیوان حافظ را بدون استثناء عرفانی می داند، یا درجایی، غزلی را که کاملاً صبغه ی زمینی دارد، آسمانی و عرفانی تفسیر کرده است، یا ضمن شرح عرفانی یک غزل عرفانی، عقیده ی خود را مبنی بر یکسان بودن شعر حافظ از این حیث ابراز داشته و همه را عارفانه دانسته است. او حافظ را از هر چه زشتی و پستی است، پاک می داند و دیوان لسان الغیب را همانند قرآن مقدس دانسته و کسانی که بر دیوان حافظ از نظر عرفانی ایراد گرفته اند را مانند کسانی می داند که مقدمات تفسیر نمی دانند، پس به معنای قرآن نیز پی نخواهند برد و در جواب این اشخاص از شعر خود حافظ کمک گرفته است.

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست در حق ما هر چه گوید جای هیچ انکار نیست
و اگر « نا انصاف شبهه کند، از آلودگی و ناصافی طبع و نفس او خواهد بود و مراد او لجاج و کج بحثی است.»

^۴ - تأویل : بازگرداندن ، تفسیر کردن ، شرح و بیان کلمه یا کلام بطوری که غیر از ظاهر باشد. تعبیر. ج تأویلات (معین ، ۱۳۷۵ : ۱۰۱۸)

اشکال عمده شرح لطیفه‌ی غیبی، همین یک سونگری و یک جانبه‌نگری دارابی درباب اشعار حافظ است که نمونه‌هایی از آن را در معرفی کتاب بیان کردیم. ایشان حدود چهل و هفت بیت از اشعار حافظ را بدون ذکر هیچ دلیلی از دسته‌ی اشعار وی خارج دانسته است، چرا که او دوست ندارد به قول زرین کوب: «لسان الغیب را به عشقهای زمینی آلوده بیابد» و در انتساب این اشعار به حافظ تردید روا می‌دارد و آن‌ها را از جنس کلام حافظ دور می‌داند که البته زرین کوب، این مایه خوش بینی را در حق یک شاعر، تا حد زیادی ساده لوحانه می‌شمارد. (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۲۶)

شرح دارابی مانند بیشتر شرح‌های مطلق‌گرا است و بیشتر تاویلاتی که برای شعر حافظ ارائه می‌کند پذیرفتنی نیست و هضم آن قدری دشوار است و تقریباً هیچ قرینه‌ای هم نه برای آن ارائه می‌کند و نه می‌توان از محتوای آن چیزی دریافت.

اشکال دیگر دارابی این است که گاه برای یک اصطلاح چندین تاویل ارائه کرده است که بین آنها پیوندی مناسب و سنخیتی مطلوب وجود ندارد.

مثال: لب: کلام محبوب، حوض کوثر و یاقوت و لعل و مرجان و روح الله و غیره را گویند. (دارابی، ۱۳۵۷: ۱۴۲)

او معتقد است که دیوان حافظ ترجمان لسان الغیب است و دیگر هیچ وقت تکرار نمی‌شود و رد بر چنین کتابی و کلامی نهادن، نهایت بی‌انصافی است. «گلی چند از حقایق و معارف در گلستان دیوان همیشه بهارش شکفته که دماغ هوشمندان معراج فضیلت و خردمندان عرش المعرفه از استشمام آن عاجز است.» (همان: ۶)

بخشی دیگر از کتاب لطیفه‌ی غیبی در بیان تفأل‌اتی است که از دیوان لسان الغیب، آن سر حلقه‌ی ارباب عرفان نسبت به هر کسی ظهور یافته است.

غرض از تفأل‌ات، بیان «واقعیت بلا تشبیه کالوحي المنزل» از دیوان حافظ است، که بسیاری از موارد آن به منصفه ظهور رسیده، که از عهده‌ی بیان آن بر نمی‌آییم. در هر عصر و دوران هر کس از روی صدق و صفا تفألی به دیوان لسان الغیب زده و غزلی با بیان واقع امر مقصود او می‌آمده است. چنانچه بخواهیم این تفأل‌ات را به قلم تحریر در آوریم، دیوانی مبسوط و دفتری جداگانه خواهد شد. از این جهت حافظ را لسان الغیب می‌گویند که تفأل‌اتی که از دیوان وی زده می‌شود، غزلی که در جواب می‌آید، نازل منزله‌ی غیب است.

ابتدا آنچه برای مؤلف لطیفه‌ی غیبی روی داده است به رشته‌ی تحریر در می‌آوریم سپس به سراغ روایات دیگر می‌رویم.

دارابی نقل کرده است که در تاریخ هزار و شصت و دوم هجری به احمد آباد که پایتخت صومه گجرات است، سفر می‌کند. در این سفر با یکی از بزرگان آنجا به نام کنعان بیگ آشنا می‌شود. کنعان بیگ برادری به نام یوسف داشت. کنعان بیگ برای دارابی نقل می‌کند، که چند مدت پیش جنگی در نواحی احمد آباد بین لشکر گجرات و صوبه اتفاق افتاد، که در این بین جمعی از لشکریان دو طرف کشته می‌شدند، و بعضی هم در جنگل و رودخانه غرق و ناپدید می‌شدند که از آن جمله یوسف بیگ بود که بعضی فکر می‌کردند در رودخانه غرق شده یا گرگ این یوسف را دریده یا اسیر دشمن گردیده است. خلاصه کنعان بیگ به جهت خیر گرفتن از احوال برادرش تفالی به دیوان حافظ می‌زند که این غزل می‌آید:

یوسف گمگشته باز آید به کنعان غم مخور / کلبه‌ی احزان شود روزی گلستان غم مخور

که بعد از اندک زمانی یوسف بیگ به خانه برمی‌گردد. (دارابی، ۱۳۵۷: ۱۳۱)

دارابی در اوایل کودکی در ولایت مألوف آبا و اجدادی خود یعنی داراب متوطن بوده و بعضی از مقامات علمیه را در این شهر کسب می‌نماید، اما همیشه آرزوی سکونت در شهر شیراز در سر می‌پروراند که به قول حافظ:

به شیراز آی و فیض روح قدسی / بخواه از مردم صاحب کمالش

تا اینکه روزی در باب آمدن به شیراز و توقف در کنج مدرسه و اشتغال به تحصیل از دیوان پر فیض لسان الغیب
تفألی می زند که این غزل به فال او می آید:

دلا رفیق سفر بخت نیکخواهت بس نسیم روضه‌ی شیراز و خاک راحت بس
دگر زمزل جانان سفر مکن درویش که سیر معنوی و کنج خانقاهت بس

(دارابی، ۱۳۵۷ : ۱۳۲)

آنچه که در عصر مولف لطیفه‌ی غیبی رخ داده است :

دارابی آورده است که فتحعلی بیگ ، پسر امام قلی خان در نهایت حسن و جمال و زیبایی بود و اکثر اوقات
رنگ رخسار دلفریب خود را به آتش باده ، گلگون می ساخت و قبابی سبز زرافشانی بر قامت رعناى خود می پوشاند
و با این کار دلها را دیوانه خویش می ساخت. تا اینکه روز جشن که اواخر ماه رجب باشد ، به زیارت مزار حافظ آن
سر حلقه‌ی ارباب عرفان می رود و از دیوان او تفألی نموده، به فالش این بیت می آید :

سر مست در قباب زرافشان چو بگذری یک بوسه نذر حافظ پشمینه پوش کن

خلاصه ، ظاهراً فتحعلی بیگ نذر می کند ، اما در به جا آوردن نذر خود تعلل می کند، تا اینکه هفته‌ی بعد دوباره
به زیارت می آید و باز تفأل می زند، به فالش این غزل می آید :

گفته بودی که شوم مست و دو بوست بدهم وعده از حد بشد و اما نه دو دیدیم و نه یک

در آن حال سنگ مزار آن زنده دل اهل عشق را با بوسه‌های پیاپی خود می شوید. (همان : ۱۳۳)

گویند، وقتی که شاه عباس صفوی قصد عزیمت و تسخیر ولایت آذربایجان را داشت از دیوان حافظ تفألی می زند ،
این بیت می آید :

عراق و فارس گرفتی به شعر خود حافظ بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است

شاه عباس بعد از این فال، بدون اینکه با کسی در این مورد صحبت کند، به آذربایجان لشکر کشی می

کند و به راحتی آن ولایت را به تصرف خود در می آورد، (همان : ۱۳۰)

آورده اند که شاه عباس دوم ، ملازمی داشت به نام سیاوش که مورد حسد قرار گرفت. رقیبان، او را در چشم شاه ،
متهم به تقصیری کردند و شاه را همواره به کشتن او ترغیب می کردند، از آنجایی که شاه می دانست که او بی گناه
است، در کشتن او تعلل می کرد. تا این که وقتی دوباره موضوع قتل سیاوش را تکرار کردند، شاه عباس به دیوان
حافظ تفألی زد که این بیت آمد:

شاه ترکان سخن مدعیان می شنود شرمی از مظلومی خون سیاووشش باد (همان)

نقل شده که یکی از امرا پسر کوچکی داشت که به او زیاد دلبستگی داشت. از قضا به رحمت خدا رفت و او را بسیار
غمگین ساخت. در آن حین به خاطرش خطور می کند که آیا حق تعالی عوض آن را به او کرامت می فرماید، پس به
همین منظور به دیوان لسان الغیب ، تفألی می زند این غزل به فال او می آید :

نخواهد این چمن از سرو و لاله خالی ماند یکی همی رود و دیگری همی آید

بعد از چند روز اثر حمل ظاهر و بعد از نه ماه ، پسری متولد شد . (همان : ۱۳۲)

گفته می شود زمانیکه شاه اسماعیل صفوی به انهدام مقبره‌ی مخالفین فرمان داده بود ، روزی ملا مگس
نامی که در این دربار صاحب منصب بود ، وارد آرامگاه حافظ می شود و برای نابود کردن آرامگاه این بزرگوار سعی و
تلاش زیادی می کند. اما شاه اسماعیل نمی پذیرد و زیر بار این کار نمی رود. وقتی سماجت ملا مگس را می بیند،
صلاح را چنین می بیند که از دیوان حافظ در باب اعتقادش تفأل بزنند. این بیت می آید:

جوزا سحر نهاد حمایل برابرم یعنی غلام شاهم و سوگند می خورم

بعد از آمدن این بیت ملا مگس مصرتر می شود و اعتنایی به فال نمی کند. در همین اثنا ، باز برای اینکه مشخص
کنند که سماجت این شخص از راه دین و اعتقاد است یا از روی عناد تفأل می زنند و این بیت می آید.

ای مگس عرصه‌ی سیمرغ نه جولانگه تست عرض خود می بری و زحمت ما می داری

آورده اند که روزی سلطان طهماسب صفوی با انگشتی که بسیار دوست داشت بازی می کرد، در آن
اثنا انگشت از دست ایشان می افتد و گم می شود هر چه جستجو می کنند آن را نمی یابند، از قضا دیوان حافظ
در آن جا حاضر بوده است شاه طهماسب، در باب گم شدن انگشت تفال می زند به فال آن شاه این بیت می آید:
دلی که غیب نما است جام جم دارد ز خاتمی که از او گم شود چه غم دارد
شاه طهماسب از این فال بسیار تعجب می کند و از تحیر دست بر زانوی خود می زند، که ناگاه دستش بر
انگشتی می خورد که در شکاف قبا افتاده بود.



نتیجه گیری

محمد بن محمد دارابی معروف به شاه محمد، از مولفان و شاعران سده ی یازدهم هجری است و در عصر صفوی می زیسته است. کتاب لطیفه ی غیبی که یکی از منابع مهم پژوهش در زمینه ی اشعار حافظ و اولین شرح عرفانی در باب اشعار حافظ به شمار می رود از تالیفات وی می باشد. در این کتاب از دریچه ی عرفان به شعر حافظ نگریسته و اشعار او را عرفانی محض پنداشته است. در واقع دارابی، حافظ را در درجه ی اول عارف و عالم فرض گرفته است تا شاعر.

او حافظ را از هر چه زشتی و پستی، پاک و دیوانش را همانند قرآن مقدس دانسته است. افکار و اندیشه های عرفانی دارابی در کتاب لطیفه ی غیبی، بصورت چشمگیری نمود یافته است. تاویلات عرفانی او در باب اشعار حافظ نسبت به شارحان دیگر نوعی ابداع و نوآوری است، تاویلاتی بدیع و تازه. بر خلاف دیگر شرح های عرفانی دچار توضیحات بی جا نشده است و خواننده را زود به مقصود خویش می رساند. او در شرح خود استفاده بجا و زیبایی از احادیث کرده است، به طوری که کمتر صفحه ای از کتاب دیده می شود که حاوی یک یا چند آیه و حدیث نباشد. او در شرح اشعار از حکایات استفاده کرده است. از اشعار خود حافظ و دیگر شاعران در شرح شعر او به خوبی بهره برده است.

در شرح لطیفه ی غیبی، می توان به یک سونگری و یک جنبه نگری دارابی در باب اشعار حافظ نیز اشاره کرد که نمونه هایی از آن را در معرفی کتاب بیان کردیم. وی حدود چهل و هفت بیت از حافظ را بدون ذکر هیچ دلیلی، از دسته ی اشعار وی خارج دانسته است. در واقع می توان گفت که شرحی مطلق گراست و مانند بیشتر شرح های مطلق گرا، بیشتر تاویلاتی که برای شعر حافظ ارائه می کند، تا حدودی قابل هضم نیست و هیچ قرینه ای هم نه برای آن ارائه می کند و نه می توان از فحوای آن دریافت. دارابی گاه برای یک اصطلاح چندین تاویل ارائه کرده است که هیچ همگونی و نزدیکی بین آنها نمی باشد. اساس دریافت او از اشعار حافظ خواست ها و علایق اوست و می توان آن را نتیجه ی تربیت ذهنی و عرفانی دارابی دانست، که در وجود وی تثبیت شده است. در کل لطیفه ی غیبی کتابی با نثری کهن و عالمانه است که می توان آن را اثری ماندگار در باب اشعار حافظ به حساب آورد. و اولین شرح عرفانی در باب اشعار حافظ می باشد.

منابع :

- امداد ، حسن (۱۳۷۷) سیمای شاعران فارس در هزار سال ، تهران : ما
خرمشاهی ، بهاء الدین (۱۳۷۸) حافظ نامه ، تهران : علمی و فرهنگی ، ۲ جلد
دارابی ، محمد (۱۳۵۷) لطیفه غیبی ، شیراز : کتابخانه احمدی
داور ، شیخ مفید (۱۳۷۱) تذکره مراد الفصاحه ، تصحیح محمود طاووسی ، شیراز : نوید
دستغیب ، عبدالعلی (۱۳۶۸) حافظ شناخت ، تهران : علم
صفا ، ذبیح الله (۱۳۷۸) تاریخ ادبیات در ایران ، تهران : فردوس ، جلد ۵
گلچین معانی ، احمد (۱۳۶۹) کاروان هند ، مشهد : آستان قدس رضوی
میر ، محمد تقی (۱۳۶۸) بزرگان نامی پارس ، شیراز : دانشگاه شیراز
نور نعمت الهی ، رضا (۱۳۴۶) نبوغ حافظ شیراز و نور اشعارش ، تهران : زندگی

